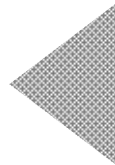


نگرشی مقایسه‌ای بر «مطالعات توسعه» در رهیافت‌های اقتصاد سیاسی بین‌الملل و روابط بین‌الملل



هادی آجیلی^۱

مهدی رضایی^۲

(تاریخ دریافت ۹۵/۲/۱ - تاریخ تصویب ۹۵/۶/۱۵)

چکیده

بحث در خصوص مفهوم توسعه و ابعاد مختلف آن در علوم اجتماعی و علوم انسانی همواره موضوعی مناقشه برانگیز بوده است و به خصوص با ظهور رویکردهای انتقادی در علوم اجتماعی و سیاسی بر دامنه مناقشات در خصوص آن افزوده شده است. حتی در روابط بین‌الملل به دلیل غلبه مسایل روش‌شناسانه و معرفت‌شناسانه و گستردگی مسائل انتزاعی، یافتن یک چارچوب مفهومی که با کمک آن بتوان مسایل و موضوعات بسیار متنوع و گسترده در خصوص توسعه اقتصادی و سیاسی در کشورهای مختلف را مطالعه نمود، دشوار است؛ ضمن آن که این دیسپلین لزوماً مباحث توسعه‌ای نظیر توسعه سیاسی یا اقتصادی را در اولویت یا کانون توجه خود قرار نمی‌دهد. این در حالی است که در «دنیای جهانی شده»^۳ امروز اقتصاد سیاسی بین‌الملل همچنان به عنوان یک دیسپلین مطالعاتی مستقل سعی دارد متغیرهای کلان سیاسی و اقتصادی بین‌المللی را در قالب رویکردهای متنوع و چندگانه خود مورد مطالعه و بررسی قرار دهد. با توجه به آن که به منظور انجام مطالعات مقایسه‌ای در ارتباط با جایگاه کشورها یا واحدهای

۱- استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی، hadiajili@yahoo.com

۲- دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی

سیاسی در نظام بین‌الملل نیازمند چارچوب نظری روشنی می‌باشیم و با توجه به تنوع و گستردگی مسایل سیاسی و اقتصادی امروز، سؤال اصلی آن است که «مفهوم توسعه در رویکردهای روابط بین‌الملل و اقتصاد سیاسی بین‌الملل چه جایگاهی دارد و امروزه کدام یک از این دو دیسپلین مطالعاتی از قدرت تبیین و توضیح‌دهندگی بیشتری در خصوص مفهوم مناقشه برانگیز توسعه برخوردار هستند؟»

در پاسخ، فرضیه این مقاله بر این شالوده استوار گردیده است که «مفهوم توسعه در کانون توجه دیسپلین مطالعاتی اقتصاد سیاسی بین‌الملل قرار دارد و اقتصاد سیاسی بین‌الملل به دلیل ترجیح در دوری جستن از چالش‌ها و دشواری‌های روش‌شناسانه و معرفت‌شناسانه و تمرکز بر فهم و تبیین مسایل محسوس و عینی^۱ در عرصه سیاست و اقتصاد بین‌الملل دیسپلین مطالعاتی کارآمدتری برای مطالعات توسعه است».

واژگان کلیدی: اقتصاد سیاسی بین‌الملل، روابط بین‌الملل، توسعه، جهانی شدن.

مقدمه

بحث در خصوص مفهوم توسعه و ابعاد مختلف آن در علوم اجتماعی و علوم انسانی همواره موضوعی مناقشه برانگیز بوده است و به خصوص با ظهور رویکردهای انتقادی در علوم اجتماعی و سیاسی بر دامنه مناقشات در خصوص آن افزوده شده است. حتی در روابط بین‌الملل به دلیل غلبه مسایل روش‌شناسانه و معرفت‌شناسانه و گستردگی مسائل انتزاعی، یافتن یک چارچوب مفهومی که با کمک آن بتوان مسایل و موضوعات بسیار متنوع و گسترده در خصوص توسعه اقتصادی و سیاسی در کشورهای مختلف را مطالعه نمود، دشوار است؛ ضمن آن که این دیسپلین لزوماً مباحث توسعه‌ای نظیر توسعه سیاسی یا اقتصادی را در اولویت یا کانون توجه خود قرار نمی‌دهد. این در حالی است که در «دنیای جهانی شده»^۲ امروز اقتصاد سیاسی بین‌الملل همچنان به عنوان یک دیسپلین مطالعاتی مستقل سعی دارد متغیرهای کلان سیاسی و اقتصادی

۱- Tangible Issues

۲- Globalized World

بین‌المللی را در قالب رویکردهای متنوع و چند گانه خود مورد مطالعه و بررسی قرار دهد.

اقتصاد سیاسی بین‌الملل؛ چارچوب مفهومی برای مطالعات توسعه

هنگامی که بخواهیم در خصوص جایگاه توسعه اقتصادی و سیاسی در جوامع سیاسی و کشورهای مختلف تحقیق کنیم، نخستین پرسش مهمی که با آن روبرو خواهیم بود آن است که چگونه، از کجا و با اتخاذ چه رویکرد نظری می‌بایستی کار تحقیق در خصوص این مفاهیم مناقشه‌برانگیز را آغاز کنیم. این موضوع به خصوص با توجه به وجود رویکردهای آکادمیکی گوناگون و وجود معیارها و شاخصه‌های متنوع برای سنجش توسعه‌یافتگی دشوارتر به نظر می‌رسد و لذا انتخاب یک رویکرد و دیسپلین آکادمیکی که بتواند در بستری تاریخی نحوه شکل‌گیری نظریات توسعه و سپس چگونگی تبلور این نظریات را در الگوهای توسعه سیاسی و اقتصادی به کار رفته در نظام‌های سیاسی و اقتصادی مختلف توضیح دهد، بهترین راه برای پرهیز از ورود به مباحث مختلف و متنوع نظری در زمینه‌های گوناگون این بحث می‌باشد.

با توجه به اهمیت متغیرهای سیستماتیک و بین‌المللی توسعه در طول دوره سلطه «لیبرالیسم تعبیه شده»^۱ و همزمان با آغاز جنگ سرد و دوره موسوم به جهانی شدن در ادبیات سیاسی و اقتصادی پس از جنگ سرد، به نظر می‌رسد اقتصاد سیاسی بین‌الملل دیسپلین آکادمیکی مناسب و جامعی است که می‌تواند با استفاده از رویکردهای گوناگون و متنوع نظری خود تحولات عینی سیاسی و اقتصادی در سطحی بین‌المللی و از جمله سیر تحول در الگوهای مختلف توسعه سیاسی و اقتصادی را به خوبی تبیین و تحلیل نماید.

تحقیقات در خصوص توسعه به عنوان یک مفهوم موضوعی قابل مطالعه که حوزه‌ای از موضوعات مختلف را به ویژه در حیطه‌های اقتصادی و سیاسی در بر می‌گیرد، در نیمه دوم قرن بیستم و عمدتاً در قالب مطالعات تطبیقی^۲ پدیدار شد. این مفهوم ابتدا سعی در یافتن دلایل فقر و عقب‌ماندگی در بخش‌های وسیعی از جهان داشت. در واقع پس از جنگ جهانی دوم محققان در پی یافتن پاسخی جامع به دلایل و چرایی فقر و توسعه‌نیافتگی در بسیاری از مناطق جهان از طریق

۱- Embedded Liberalism

۲- Comparative Politics

انجام مطالعات سیستماتیک و نظام‌مند افتادند (Jeffrey Haynes 2010: 107).

در دهه ۵۰ و ۶۰ دیدگاه غالب در سازمان ملل توسعه را معادل نوسازی یا «مدرنیزاسیون»^۱ تلقی می‌نمود. در دهه ۶۰ و ۷۰ رویکرد وابستگی راهکارهای مختلفی را برای خروج کشورهای جهان سومی یا در حال توسعه از بن بست توسعه‌نیافتگی یا مدار وابستگی به نظام سرمایه‌داری جهانی مطرح نمود و در دهه ۸۰ پس از آن شاهد استحکام بیشتر سیاست‌های نئولیبرال در مسائل توسعه بوده‌ایم. از دهه ۹۰ به بعد نیز و به خصوص از ابتدای هزاره سوم نگرش‌های اجتماعی‌تر به توسعه بیش از پیش در کانون توجه قرار گرفته‌اند.

امروزه و تحت تأثیر برخی نگرش‌های انتقادی به موضوع توسعه، این مقوله به معنای برخورداری صرف از مواهب مادی و مالی یا رفاه و توزیع قابل قبول ثروت به شمار نمی‌رود، بلکه دموکراسی، مشارکت سیاسی، رشد جامعه مدنی و برخورداری از آزادی‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نیز در هر ارزیابی از توسعه مد نظر است (Robert Jackson, 2010, 212).

در اقتصاد سیاسی بین‌الملل در خصوص نحوه تقسیم‌بندی و چگونگی مطالعه نظریات توسعه‌ای دسته‌بندی‌های گوناگون و متنوعی مطرح شده است. برخی از اندیشمندان نظریات توسعه در یک تقسیم‌بندی کلی از این نظریات دو رویکرد عام از لحاظ سیر تاریخی مطالعات توسعه را مطرح نموده‌اند. این نظریات در خصوص دلایل و عوامل توسعه‌نیافتگی و عقب‌ماندگی بر دو دسته علل کلی داخلی^۲ و علل بین‌المللی^۳ توسعه‌یافتگی و یا توسعه‌نیافتگی تأکید نموده‌اند، و از جمله کگلی در کتاب سیاست بین‌الملل خود این تقسیم‌بندی را عنوان می‌کند (Charles, W. Kegly, 2013: 141).

بر اساس تقسیم‌بندی دیگری دو «رویکرد متعارف»^۴ و «غیر متعارف»^۵ در مطالعه موضوعات و

۱- Modernization

۲- Internal Causes

۳- International Causes

۴- Conventional Approach

۵- Non conventional Approach

سیر تحولات توسعه‌ای پیشنهاد گردیده است. در این خصوص ریچارد پیت^۱ و الین هارتویک^۲ نویسندگان کتاب «نظریات توسعه»^۳ رویکردهای نظری به موضوع توسعه را به دو دسته کلی نظریات متعارف (یا جریان اصلی) و غیرمتعارف تقسیم می‌نمایند. بر این اساس رویکردهای لیبرالی از دوره اقتصاد کلاسیک تا نئولیبرالیسم نهادگرا در چارچوب نظریات متعارف و نظریات انتقادی یا رادیکال شامل مارکسیسم کلاسیک، کلونیالیزم، امپریالیسم و نو مارکسیسم مرکب از نظریه‌های وابستگی و نظام جهانی و همچنین نظریات انتقادی پسا ساختارگرا، پسامدرن و پساتوسعه‌گرا و فمینیستی در چارچوب نظریات غیرمتعارف دسته‌بندی شده‌اند (Peet Richard:2008:7)

رویکردهای انتقادی نظیر پسا ساختارگرایی، پسامدرنیسم، پساتوسعه‌گرایی و فمینیسم در زمره مهمترین رویکردهای انتقادی به مفهوم توسعه در جریان اصلی و ارتدکسی هم در روابط بین‌الملل و هم در اقتصاد سیاسی بین‌الملل به شمار می‌روند که نسبت به موضوعیت داشتن مفهوم محوری نظیر توسعه تشکیک و تردیدهای بنیادینی مطرح و مفاهیمی همچون توسعه، پیشرفت، دموکراسی یا حتی انقلاب را فراروایت‌هایی^۴ منتج از مدرنیسم غربی تلقی نموده‌اند (Peet Richard:198)

البته در تقسیم‌بندی نخست و با تأکید بر عوامل داخلی توسعه یا عقب‌ماندگی، تقابل مفاهیم «جامعه سنتی»^۵ و «جامعه مدرن»^۶ همچنان تمرکز اصلی رویکردهای مختلف نظری در این خصوص را تشکیل می‌دهد. در ارتباط با اهمیت و نقش متغیرهای بین‌المللی توسعه مناقشات نظری عمدتاً متمرکز بر دو رهیافت «خوشبینانه لیبرالیستی»^۷ و رهیافت «بدبینانه رادیکالیستی»^۸ است (Seligson, A. Mitchell, 2000: 43).

۱- Richard Peet

۲- Elaine Hartwick

۳- Theories of Development

۴- Mehta Narrative

۵- Traditional Society

۶- Modern Society

۷- Optimistic Liberalism

۸- Pessimistic Radicalism

متغیرهای بین‌المللی توسعه به خصوص در دوره پس از جنگ سرد در دیدگاه لیبرال‌ها بسیار مهم و حیاتی به شمار می‌روند، اگرچه در رویکرد ارتدکسی و جریان اصلی به توسعه که عمدتاً در نظریه کلاسیک نوسازی در دهه ۵۰ تبلور یافت، این متغیرها عمدتاً بر «عوامل درونزا» متکی بودند که امکان تحول از جامعه سنتی به جامعه مدرن را با اتکا به دینامیزم‌های اجتماعی و اقتصادی مشخص و تعیین‌شده‌ای ممکن می‌دانستند. از سوی دیگر در رویکردهای انتقادی و رادیکال به خصوص از دوره پس از مارکسیسم کلاسیک به این سو همواره بر نقش منفی متغیرهای بین‌المللی توسعه و از جمله مکانیزم‌های استعمارگرانه یا نهفته در نظام سرمایه‌داری جهانی به عنوان علت‌العلل عقب‌ماندگی جوامع توسعه‌نیافته یا کمتر توسعه‌یافته تأکید شده است. رویکردهای انتقادی و غیرمتعارف مشکل را عمدتاً در ساختار معیوب نظام سرمایه‌داری و نظام اخلاقی غلط حاکم بر آن جستجو می‌کنند و این نظام را به دلیل خصلت ذاتاً نابرابرگونه آن برای انبأ بشری و جامعه جهانی «ویرانگر»^۲، «سرکوب‌کننده»^۳ و «جبار»^۴ و «سلطه‌جو»^۵ توصیف می‌کنند و نظام سرمایه‌داری جهانی را نه راه حل که بخش عمده‌ای از مشکل تلقی می‌کنند (Peet Richard:241). این در حالی است که از منظر رویکردهای ارتدکسی و جریان اصلی به مسأله توسعه همچون نظریات نوسازی و نهادگرایی نولیبرال مسیر توسعه سیاسی و اقتصادی خارج از نظریه مدرنیسم و الزامات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی برآمده از آن از جمله نظام اقتصادی مبتنی بر سرمایه‌داری، بازار آزاد و لیبرالیسم سیاسی نیست. به این ترتیب توسعه تداوم حرکت و یا گام‌گذاردن در مسیری است که نتیجه آن استقرار «نظام‌های اقتصادی سرمایه‌داری»^۶ و «اقتصاد مبتنی بر بازار»^۷ و «نظام سیاسی دموکراتیک»^۸ مشابه دولت‌ها و قدرت‌های غربی بوده است (Seligson, A. Mitchell:95).

۱- Inborn Factors

۲- Destructive

۳- Oppressive

۴- Coercive

۵ - Domineering

۶- Capitalist economy

۷- Free Market Economy

۸ -Democratic Political System

چیستی و ماهیت رهیافت اقتصاد سیاسی بین الملل

اقتصاد سیاسی بین الملل بحث پیرامون رابطه میان «بازارها» و «دولت‌ها» و بحث در خصوص «فقر» و «ثروت» در سطح بین المللی است، این که چه کسی چه چیزی در نظام سیاسی و اقتصادی بین المللی کسب می کند. بر این اساس تمام جنبه های زندگی جوامع انسانی تحت تأثیر اقتصاد سیاسی بین المللی است. از مهمترین کالاهای مورد نیاز بشر نظیر اقلام و محصولات خوراکی، پوشاکی، محصولات بازارهای انرژی تا انواع جنگ افزارهای نظامی و حتی کالاهای تجملاتی و لوکس نظیر سنگ ها و فلزات گران بها که مورد تقاضاست.

هنگامی که از توسعه سیاسی و اقتصادی سخن می گوئیم، خواه ناخواه علم «اقتصاد سیاسی^۱» مطرح می شود و هنگامی که آن را در سطح بین الملل مطالعه می نمایم، به گونه ای گریزناپذیر با علم اقتصاد سیاسی بین المللی سر و کار داریم.

به عبارت دیگر، اقتصاد سیاسی مطالعه محل تلاقی سیاست و اقتصاد در یک واحد ملی یا کشور مشخص است و اقتصاد سیاسی بین الملل مطالعه این برخورد در سطح بین المللی است. بنابراین مطالعه رابطه بین دولت و بازار و اقتصاد و سیاست در سطح بین المللی بر عهده دیسیپلین اقتصاد سیاسی بین الملل است (Robert Jacson: 181-184).

اگر چه وقتی از توسعه سخن گفته می شود بسیار مهم است که بدانیم همه مفاهیم مرتبط با توسعه الزاماً بازتاب دهنده مجموعه ای از ارزش های اجتماعی و سیاسی خاص هستند و این موضوع صرفاً در چارچوبی ایدئولوژیکی قابل درک است. با این حال این پیچیدگی های ایدئولوژیک، اقتصاد سیاسی بین الملل را که عمدتاً متأثر از روش های مطالعاتی کمیت گرایانه، رفتاری و مبتنی بر پوزیتیویسم است، کمتر تحت تأثیر قرار داده اند (Baylis, John: 2007: 649).

از اواخر دهه ۶۰ این تصور برخی از اندیشمندان رئالیست در روابط بین الملل که اقتصاد و سیاست را دو حیطة متمایز و جدا از یکدیگر دانسته و در واقع سیاست و مسائل سیاسی مرتبط به دولت ها را در ردیف «مسائل اعلی»^۲ و اقتصاد را در ردیف «مسائل مطالعاتی ادنی»^۳ قرار

۱- Political Economy

۲- High Politics

۳- Low Politics

می‌دادند، به چالش کشیده شد و این بحث مطرح شد که این دو عرصه ارتباطی کاملاً منطقی با یکدیگر دارند. کارل پولانی در سال ۱۹۵۷ این موضوع را مورد اشاره قرار داد که اگر سیاست به معنای تلاش برای کسب قدرت و اقتصاد به معنای تلاش برای کسب ثروت است، این دو موضوع هر دو به گونه‌ای پیچیده و اجتناب‌ناپذیر به همدیگر مرتبط می‌شوند. سوزان استرنج نیز در سال ۱۹۷۰ بر تغافل این دو حیطه یعنی اقتصاد بین‌الملل و سیاست بین‌الملل از یکدیگر تأکید نمود. اگر چه اقتصاد سیاسی بین‌الملل تا پیش از دهه ۱۹۷۰ نیز وجود داشت، اما این رشته به عنوان یک دیسیپلین آکادمیکی از دهه ۷۰ و همزمان با توسعه مطالعات هژمونیکی در روابط بین‌الملل تأسیس شد. در حقیقت ظهور اقتصاد سیاسی بین‌الملل به عنوان یک دیسیپلین مطالعاتی در نتیجه تعمق در مفهوم محوری هژمونی در روابط بین‌الملل و به خصوص پردازش و تئوریزه نمودن آن در «نظریه ثبات بر پایه سیطره»^۱ صورت گرفت (Jeffrey Haynes:322)

از جمله مهمترین مباحث کلیدی و مطرح در این رشته مطالعه فقر و ثروت در سطح جهانی، تحلیل اقتصادهای دولتی و اقتصادهای مبتنی بر بازار، نحوه توزیع ثروت در جامعه بین‌المللی، رابطه بازارها با دولت‌ها، نحوه تأثیرپذیری دولت‌ها از بازارهای بین‌المللی، توسعه اقتصادی در دموکراسی‌ها، تأثیرات عملکرد بازار و نظام اقتصادی بر توسعه سیاسی، جهانی شدن اقتصاد و مهمتر از همه رابطه عوامل اقتصادی و سیاسی و نحوه تعامل این دو در سطح تحلیل واحد ملی یا دولت و واحد سیستماتیک یا سطح تحلیل نظام اقتصاد جهانی است.

از دهه ۷۰ میلادی مطالعه اقتصاد سیاسی بین‌الملل همزمان با طرح این سؤال که در مطالعات بین‌المللی چه چیزی واقعاً اقتصاد و چه چیزی واقعاً سیاست است به سرعت رو به اهمیت نهاد و نهایتاً نوعی توافق تصریح نشده در رابطه با چگونگی پیوند دادن میان این دو عرصه صورت گرفت، از جمله آن که:

- این که رویدادهای اقتصادی در یک کشور می‌توانند آثار اقتصادی در سایر کشورها داشته باشند (مثل رکود بزرگ در سال ۱۹۲۹ و یا بحران مالی شرق آسیا در سال ۹۷ و یا بحران مالی جهانی در سال ۲۰۰۸ که از بخش مسکن آمریکا به سایر نقاط جهان

سرایت نمود و سقوط بی سابقه بازارهای مالی جهانی و از جمله سهام را در پی داشت^۱؛

- این که رویدادهای سیاسی در یک کشور می‌توانند آثار اقتصادی در سایر کشورها داشته باشند (به عنوان مثال اتحاد آلمان در سال ۹۰ سبب کاهش شدید ارزش ارزهای اروپایی دیگر از جمله پوند بریتانیا، فرانک فرانسه و فرانک سوئیس گردید. علاوه بر آن وقوع جنگ‌ها همواره آثار اقتصادی مخربی و بی‌ثبات‌کننده‌ای در بازارهای جهانی انرژئی، فلزات گران‌بها و بازارهای سرمایه دارند)؛
- و بالاخره این که رویدادهای اقتصادی در یک کشور می‌توانند آثار سیاسی بر سایر کشورها داشته باشد (نظیر رکود بزرگ سال ۱۹۲۹ که تأثیرات سیاسی شگرفی بر بخش قابل توجهی از نظام‌های سیاسی جهان آن روز داشت و از جمله به دلیل سیاست‌های فوق حمایت‌گرایانه اقتصادی قدرت‌های بزرگ اقتصادی به ظهور دولت‌های فاشیستی، رخداد جنگ جهانی دوم و نهایتاً دگرگونی در جغرافیای سیاسی اروپا منجر شد (Jeffrey Haynes:322-326).

به دنبال توسعه این مطالعات و تأیید تأثیر و تأثر متقابل حیطه‌های سیاسی و اقتصادی و از جمله وقوع تحولاتی سلسله‌وار در سیاست بین‌المللی از دهه ۷۰ تا هزاره جدید همچون الغای نظام برتن وودز، جهانی شدن نظام‌های مالی از جمله ایجاد بازارهای بین‌المللی مبادله ارز و اوراق قرضه، درخواست کشورهای کمتر توسعه‌یافته برای یک «نظم نوین اقتصادی بین‌المللی»^۲ و نهایتاً تحولات عظیمی همچون فروپاشی بلوک سوسیالیستی، تمایز و جدایی میان دو حیطه اقتصاد و سیاست از این زمان به بعد به شدت به چالش کشیده شد که این تحولات به توسعه بیشتر

۱ - در خصوص وجود مناظره‌ای به نام مناظره چهارم در روابط بین‌الملل اتفاق نظر وجود ندارد اما اگر بتوان نام فرماناظره بر آن نهاد می‌توان تاریخ آغاز آن را از اواسط دهه ۸۰ دانست که بیشتر در غالب ادبیات هستی‌شناسانه (Ontological) و معرفت‌شناسانه (Epistemological) مطرح گردید و به مناظره میان خردگرایان یا بازتابگرایان یا اثباتگرایان (Positivism) و فرااثباتگرایان (post Positivism) و یا مناظره میان درک (Understanding) و توضیح (Explaining) تعبیر شده است که در آن پیرامون دیسپلین روابط بین‌الملل و این که چه موضوعاتی و به چه نحوی بایستی مورد مطالعه قرار گیرند بحث می‌شود. جهت مطالعه بیشتر ر.ک به:

مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل به خصوص در قالب «ادبیات جهانی شدن اقتصاد»^۱ در مراکز آکادمیکی آمریکای شمالی منجر شد.

به این ترتیب اقتصاد سیاسی بین‌الملل که پیشتر عمدتاً به عنوان یک «زیر دیسپلین»^۲ در روابط بین‌الملل مطرح می‌شد در دهه‌های اخیر و به دلایلی که ذکر شد به خصوص روند جهانی شدن اقتصاد بیش از پیش به عنوان رویکردی مستقل در مطالعات بین‌المللی و به عنوان رقیب نظری روابط بین‌الملل مطرح گردید (Charles, W. Kegly, 2013:282).

اگرچه نظریات مختلفی در خصوص نحوه تعامل دو حیطه سیاسی و اقتصادی مطرح شده است اما نظریه‌ای که تأثیر این تعامل بر روندهای جاری در اقتصاد و سیاست جهانی را بررسی می‌کند، اقتصاد سیاسی بین‌الملل است. در حالی که قدرت در روابط بین‌الملل هم می‌تواند اشکال اقتصادی و هم اشکال نظامی داشته باشد، اما ساختارهای سیاسی و امنیتی عمدتاً برگردانی از توان اقتصادی کشورهاست. به عنوان نمونه ژاپن و آلمان در دهه ۳۰ و ۴۰ هر دو قدرت‌های نظامی پیشرویی بودند اما جایگاه و موقعیت آنها با ژاپن و آلمان در دهه ۷۰ و ۸۰ که به قدرت‌های پیشرفته اقتصادی تبدیل شده بودند، قابل مقایسه نیست. یا افزایش نفوذ ایران و عربستان در دهه ۷۰ تحت تأثیر افزایش شدید قیمت‌های نفت منجر به تحولات دامنه‌داری در منطقه خاورمیانه گردید. همچنین امروزه جایگاه کشورهایی همچون چین، هند و برزیل با جایگاه این کشورها در سه دهه قبل قابل مقایسه نیست.

همانگونه که استفن کرزنر در سال ۲۰۰۱ میلادی مطرح نمود یکی از مهمترین سئوالات مطرح در اقتصاد سیاسی بین‌الملل این پرسش است که «چطور تغییرات در توزیع بین‌المللی قدرت میان دولت‌ها بر میزان باز بودن و آزاد بودن نظام تجاری بین‌المللی تأثیر می‌گذارد و این که آیا اقتصاد سیاسی کشورها در سطح داخلی به آنها اجازه رقابتی کارآمد و موفق در بازارهای بین‌المللی را می‌دهد؟» (Charles, W. Kegly, 2013:258-259).

در حالی که در علوم سیاسی اقتصاد ملی یک منبع مهم حاکمیت برای دولت ملی به شمار می‌رود، اقتصاد سیاسی بین‌الملل نحوه تأثیرپذیری اقتصادهای ملی از اقتصاد جهانی و پیامدهای

۱- Economic Globalization Literature

۲- Sub Discipline

آن بر بنیان‌های دولت مدرن به خصوص در رابطه دولت و بازار و نحوه کنترل و تأثیرگذاری این دو بر یکدیگر را در کانون توجه خود قرار می‌دهد.

امروزه واقعیت‌هایی همچون فقر، نابرابری، توزیع ناعادلانه ثروت و به عبارتی اختلاف در سطح توسعه‌یافتگی همچنان که از مهمترین موضوعات مطالعات بین‌المللی هستند، در سیاست جهانی نیز اهمیتی فزاینده یافته‌اند. و رویکردهای آکادمیک در اقتصاد سیاسی بین‌الملل سعی در تئوریزه نمودن و تبیین عوامل و دلایل این تفاوت‌ها از طریق رویکردهای نظری گوناگون دارند (Robert Jacson:223-224).

گوناگونی این رویکردها سبب شده است تا اقتصاد سیاسی بین‌المللی به عنوان یکی از شاخه‌های علوم اجتماعی به سرعت در حال توسعه نیز شناخته شود که سعی می‌نماید مسایل و مشکلات جهانی را با استفاده از یک چارچوب تحلیلی میان رشته‌ای مورد بحث و بررسی قرار دهد (www2.ups.edu).

نسبت تئوریک رهیافت‌های اقتصاد سیاسی بین‌الملل و روابط بین‌الملل

برای بررسی رابطه نظری میان دو دیسپلین اقتصاد سیاسی بین‌الملل و روابط بین‌الملل می‌بایستی از سقوط نظام برتن وودز شروع کرد که آثار سیاسی و اقتصادی قابل توجهی بر ساختار سیاست و اقتصاد جهانی داشت. تشدید رقابت‌های جنگ سرد، اوج‌گیری جنگ ویتنام، جنگ‌های اعراب و اسرائیل، بروز شوک‌های نفتی، قدرت‌گیری کارتل اوپک، درخواست کشورهای در حال توسعه برای یک نظم اقتصادی جدید، آغاز بحران بدهی‌ها در جهان سوم، شکل‌گیری گروه ۷۷ و متعاقب آن تشکیل گروه ۷ که به نوعی بیانگر سیاست جهان غرب در برابر تحول‌خواهی موجود در جهان سوم بود، ظهور قدرت‌های جدید اقتصادی در غرب اروپا و ژاپن، رشد شرکت‌های چند ملیتی، توسعه فاینانس بین‌المللی و ظهور بازارهای اقتصادی و مالی جدید نظیر اوراق قرضه و مبادله ارز و کمرنگ شدن دوباره نقش و ابتکارات سازمان ملل در خصوص موضوعات توسعه‌ای نه فقط در تأسیس دیسپلین آکادمیکی مستقلی به نام اقتصاد سیاسی بین‌الملل مؤثر بود که این تحولات بر فرآیند نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل نیز تأثیر قابل توجهی داشت. (Seligson, A. Mitchell, 2003:212).

در دهه ۷۰ میلادی و با تشدید تحولات بین‌المللی مختلف در عرصه سیاست و اقتصاد بین‌المللی

دیگر امکان تبیین تحولات سیاسی و اقتصادی جهانی در چارچوب نظریه‌های ایده‌آلیسم و رئالیسم کلاسیک و نظریات انتقادی مارکسیستی همچون نظریه وابستگی در روابط بین‌الملل وجود نداشت، به همین دلیل نیاز به دیسپلین آکادمیکی مستقلی بود که بتواند رویدادهای سیاسی و اقتصادی در هم تنیده جهانی را به خوبی تبیین و تحلیل نماید.

در بعد نظری ظهور نظریه «وابستگی متقابل»^۱ و در پی آن «نهادگرایی نئولیبرال»^۲ از مهمترین پیامدهای سقوط نظام برتن وودز و تحولات ماقوع در دهه ۷۰ بود. در این برهه در روابط بین‌الملل مهمترین مسأله، شکل‌گیری نهادگرایی نئولیبرال و دیدگاه دولت‌محورتر لیبرال‌ها همزمان با بازنگری رئالیست‌ها در نظریه رئالیسم سنتی و ظهور نورئالیسم با نگاهی مسالمت‌جویانه‌تر به تحولات اقتصادی جهان بود. در طول دهه ۷۰ عقاید نئولیبرال‌ها به قدری بر دیسپلین روابط بین‌الملل سایه افکنده بود که بسیاری از نظریه‌پردازان نئولیبرال بر این اعتقاد بودند که مفروضات نئولیبرال، اساس دیسپلین روابط بین‌الملل را تشکیل می‌دهد؛ اما بازنگری و احیاء رئالیسم توسط «کنت والتز» در اواخر دهه ۷۰ میلادی تحت عنوان «نورئالیسم» دوباره تعادلی را به نفع رئالیسم برقرار نمود.^۳ (Devetak Richard, 2000:69-71)

در این زمان به خصوص نظریه ثابت بر پایه سیطره که در مرکز ثقل اقتصاد سیاسی بین‌الملل قرار داشت و برخی نظریه‌پردازان مطالعات بین‌المللی آن را معادل و مترادف اقتصاد سیاسی بین‌الملل تعریف نموده‌اند، سعی در کمک به روابط بین‌الملل برای توضیح، تبیین، و تحلیل سیاست بین‌المللی و به خصوص دلیل وجود همکاری‌های اقتصادی گسترده میان دولت‌های بزرگ در سطح بین‌المللی به رغم دیدگاه دولت‌محور رئالیست‌ها مبنی بر عدم وجود اقتدار مرکزی و نظریه

۱- Complex Interdependence

۲- Neoliberal Institutionalism

۳ - نوکلاسیک‌ها مدلی از رفتار فردی مبتنی بر نظریه گزینه عقلانی Rational Choice Theory ارائه می‌کنند که بر پایه تحلیل هزینه و فایده است Cost-Benefit Analysis. به عقیده طرفداران این نظریه همانگونه که افراد در پی منافع شخصی خود هستند کل سیستم از این رفتار عقلانی منتفع می‌شود. به این ترتیب در یک نظام مبتنی بر بازار آزاد نه فقط مبادله کنندگان که بوروکراتها، سرمایه داران، افراد و سیاستمداران نیز منتفع می‌شوند. این نظریه برگرفته از نظریه دست نامرئی در اقتصاد کلاسیک است. اقتصاد دانان کلاسیک یک قدم نیز فراتر رفته و از فردگرایی روش شناختی برای نظریه نهادگرایی جدید New Institutionalization Theory نیز استفاده نموده‌اند. به اعتقاد آنها نهادها در نظم اقتصادی نوین نقشی مستقل بر عهده دارند.

بازی با حاصل جمع جبری صفر آنها را داشت. (www2.ups.edu)

اگرچه نظریه ثبات بر پایه سیطره اساساً یک نظریه مربوط به اقتصاد سیاسی بین‌الملل است، اما این نظریه همچون پلی روابط بین‌الملل و اقتصاد سیاسی بین‌المللی را نیز به یکدیگر پیوند داده است. در نظریه ثبات بر پایه سیطره برخی عقاید لیبرالیست‌ها درباره امتیازات و نقش بازار، نظریه مزیت نسبی و لزوم تقسیم بین‌المللی کار به عنوان اصول به عاریه گرفته شده از نظریه اقتصاد کلاسیک و برخی عقاید رئالیست‌ها درباره عدم وجود اقتدار مرکزی در محیط بین‌المللی و ستیزه‌جویانه بودن رفتار دولت‌ها در سطح بین‌المللی به نحوی با یکدیگر پیوند می‌خورد. (Jeffrey Haynes:328)

به این ترتیب نظریه ثبات بر پایه سیطره می‌تواند مهمترین نقطه تلاقی میان اقتصاد سیاسی بین‌الملل و روابط بین‌الملل در نظر گرفته شود. هر چند اقتصاد سیاسی بین‌الملل و روابط بین‌الملل در بسیاری از مفاهیم، مصادیق و حوزه‌های مطالعاتی دیگر نیز با هم اشتراک نظر دارند و این اشتراک نظر به گونه‌ای فزاینده از دهه ۷۰ و همزمان با تشدید روابط مبتنی بر جهانی شدن رو به افزایش بوده است. با این تفاوت که برخلاف گستردگی مباحث نظری در روابط بین‌الملل که به خصوص تحت تأثیر تحولات در علوم اجتماعی عمیقاً درگیر مباحث «معرفت‌شناسانه»^۱، «هستی‌شناسانه»^۲ و «روش‌شناسانه»^۳ بوده است، در دیسیپلین اقتصاد سیاسی بین‌الملل در مطالعه موضوعات و پدیده‌های سیاسی نوعی اجماع نظر در خصوص اتخاذ روش‌های علمی یکسان به وجود آمده است، به خصوص که اقتصاد سیاسی بین‌الملل به عنوان یک رویکرد و دیسیپلین آکادمیکی مستقل و همزمان با شکل‌گیری مناظره موسوم به مناظره سوم یا «مناظره میان پارادایمی»^۴ در روابط بین‌الملل در اواخر دهه ۷۰ مطرح شد.

شباهت رویکردهای مطرح در اقتصاد سیاسی بین‌الملل با رویکردهای مطرح در روابط بین‌الملل در مناظره سوم روابط بین‌الملل بسیار قابل توجه است به خصوص از این حیث که نحوه ارتباط میان دو عرصه سیاست و اقتصاد در سطح بین‌المللی در هر کدام از آنها به نحوی از انحا مورد

۱- Epistemological Debate

۲- Ontological Debate

۳- Methodological Debate

۴- Inter Paradigm Debate

اشاره قرار گرفته است (Baylis, John, 2007:265-268).

در این میان مسایل مربوط به توسعه در مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل بیشتر از روابط بین‌الملل و به شکل تصریح شده‌تری مورد توجه قرار گرفته است، اگرچه مقوله توسعه به دلیل ارتباط و پیوند ذاتی که با عناصر و مفاهیمی نظیر دولت مدرن و قدرت به عنوان اساس و بنیاد سیاست بین‌الملل و نیاز دولت‌ها به نوسازی برای افزایش نفوذ، قدرت و نقش آنها در نظام بین‌الملل دارد، از منظرگاه رویکردهای نظری مختلف در روابط بین‌الملل به انحاء گوناگون مورد توجه قرار گرفته است، اما این توجه به ویژه با برجسته‌تر شدن موضوعات اقتصادی و مرتبط با سیاست ملایم^۱ و تبیین دلایل وجود همکاری‌های بین‌المللی به جای آشوب و ستیز در نظریه‌های ثبات بر پایه سیطره و وابستگی متقابل پیچیده و همچنین در مناظره سوم یا مناظره میان پارادایمی روابط بین‌الملل بیش از پیش نمایان گردید و از جمله در نقدهای ایراد شده به نولیبرال‌ها توسط نئورئالیست‌ها در کتاب بالدوین در سال ۱۹۹۳ تحت عنوان «نورئالیسم و نئولیبرالیسم»^۲ مطرح شد که در آن وی سعی نمود حول ۶ مفهوم محوری ماهیت و پیامد آنارشی، همکاری‌های بین‌المللی، «دستاوردهای مطلق»^۳ و «نسبی»^۴، محتوی این انتقادات، اولویت و اهداف دولت‌ها و نهادها و رژیم‌های بین‌المللی به بررسی نقاط اشتراک و افتراق میان این دو رویکرد پردازد که این نقدها هسته اصلی مباحثات مناظره سوم را تشکیل داد، اگر چه با افزودن رویکرد رادیکالیسم و نظریات انتقادی در سنت مطالعه روابط بین‌الملل، مناظره نظری میان این سه جریان (رئالیسم، لیبرالیسم و رادیکالیسم) به عنوان مناظره میان پارادایمی در روابط بین‌الملل مطرح شده است) (Baldwin, David, 1993: p7).

مناظره سوم صحنه رقابت نظری میان سه رویکرد عام رئالیسم (Realism)، لیبرالیسم (Liberalism) و مارکسیسم (Marxism) به روابط بین‌الملل و نحوه همکاری و رقابت میان دولت‌ها است در حالی در مناظره نخست در روابط بین‌الملل، بحث پیرامون ماهیت و سرشت روابط بین‌الملل میان ایده‌آلیست‌ها و رئالیست‌ها و مناظره دوم به مباحث روش‌شناسانه میان

۱- Low Politics

۲- Neorealism and Neoliberalism

۳- Absolute Gains

۴- Relative gains

سنت‌گرایان و رفتارگرایان اختصاص داشت. مناظره سوم، روابط بین‌الملل را از مباحث انتزاعی روش‌شناسانه دهه ۶۰ خارج نمود و تا اندازه‌ای بی‌میلی خود را به مسایل فلسفه علم نشان داد و نوعی توافق غیر مصرح در خصوص مبنا قرار گرفتن اثباتگرایی (Positivism) در رویه‌های تحقیقاتی و رویکردهای متناظر به وجود آمد.... در واقع مناظره سوم مناظره‌ای میان پارادایمی میان رئالیست‌ها (Realists)، پلورالیست‌ها (Pluralist) و مارکسیست‌ها (Marxist) در خصوص اختلاف دیدگاه‌های آنها درباره فرایندها و موضوعات مختلف بین‌المللی بود. در این برهه اقتصاد جهانی و مسائل مرتبط با توسعه سیاسی و اقتصادی در دولت‌ها در این رویکردها مبحثی محوری بود و جایگاه نظری رفیعی را به خود اختصاص می‌داد (Dunne Tim: 19).

مارک نیوفیلد^۱ معتقد است در رشته روابط بین‌الملل بیش از سه پارادایم رقیب وجود ندارد که وی از آنها تحت عنوان رئالیسم، پلورالیسم و ساختارگرایی (Structuralism) یاد می‌کند (سلیمی، ۱۳۸۹: ۸۳).

مایکل بنکس^۲ نیز مناظره سوم را مناظره‌ای میان پارادایمی و میان سه پارادایم واقع‌گرا، لیبرال و رادیکال توصیف می‌کند. به اعتقاد او در مناظره سوم سرشت نظام بین‌الملل، ساختار آن و کنشگران اصلی و رابطه میان سیاست داخلی و بین‌المللی محل نزاع قرار گرفته و به همین دلیل هم از همه مناظرات مهم‌تر تلقی می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۸۶: ۱۹).

با این وجود نیوفیلد در اشاره به مباحث نظری خاطرنشان می‌سازد که مناظره اصلی در روابط بین‌الملل بین این سه پارادایم از یک سو و «نگرش فرا اثبات‌گرایانه»^۳ از سوی دیگر قرار دارد (سلیمی، ۱۳۸۹: ۸۴).

به نظر استفن والت^۴ نیز درک نظریات در روابط بین‌الملل به منزله نحوه درک رقابت میان سه نگرش رئالیسم، لیبرالیسم و رادیکالیسم است اگر چه به نظر والت مرزهای بین این رویکردها همیشه هم روشن نیست اما به اعتقاد او مناظرات میان این رویکردها سیمای اصلی مناظرات در روابط بین‌الملل را منعکس می‌نمایند (www.columbia.edu).

۱- Mark Newfield

۲- Stephen Walt

۳- Post Positivism

۴- Stephen Walt

با شروع انتقادات به منطق پوزیتیویستی نورنالیسم و نولیبرالیسم در دهه ۸۰ که از سوی طرف سوم مناظره یعنی نظریات انتقادی و بازاندیش آغاز شد، نورنالیسم و نولیبرالیسم بیش از پیش به یکدیگر نزدیک شده و در کنار یکدیگر رویکرد خردگرایی (Rationalism) را شکل دادند و در مناظره تصریح نشده چهارم در روابط بین‌الملل^۱ در برابر رویکرد بازتاب‌گرایان^۲، سازه‌انگاران^۳ و پسامدرن‌ها قرار گرفتند (Devetak Richard, 2000, 157).

به این ترتیب نولیبرالیسم و نورنالیسم هر دو یک مبحث میان پارادایمی را تشکیل می‌دهند که علی‌رغم تفاوت‌هایی که دارند اما در مناظره چهارم هر دو ذیل پارادایم اثبات‌گرا و عقل‌گرا قرار می‌گیرند.

در حقیقت جریان خردگرا رهیافتی مبتنی بر نظریه انتخاب عقلانی^۴ و فردگرایی روش‌شناختی^۵ در اقتصاد خرد است^۶ که همین نظریه شالوده دو رویکرد لیبرالیستی و مرکانتیلیستی در اقتصاد سیاسی بین‌الملل را نیز تشکیل می‌دهد و به همین دلیل نیز به آن خردگرایی می‌گویند. بر اساس مفروض اصلی این رهیافت انسان موجودی اقتصادی است که بر اساس گزینه‌های عقلانی رفتار نموده و دست به انتخاب می‌زند.^۷

یکی از موضوعات مهم در مطالعه اقتصاد سیاسی بین‌الملل پس از مطرح شدن این دیسپلین در اواخر دهه ۷۰ تداخل موضوعات و پدیده‌های مطالعاتی در این حوزه با اقتصاد سیاسی کلاسیک و سیاست‌های مقایسه‌ای در علوم سیاسی و مراکز آکادمیکی آمریکای شمالی بوده است به

۱ - به عنوان نمونه در اثر بحران مالی سال ۲۰۰۸ در جهان بازارهای سهام در آمریکا سقوط کردند. از جمله شاخص سهام داو جونز در طول سه ماه از ۱۲۰۰۰ واحد به ۸۲۰۰ واحد و شاخص سهام نزدک از ۲۵۰۰ به ۱۵۰۰ واحد و شاخص سهام اس اند پی از ۱۳۰۰ واحد به ۸۵۰ واحد و شاخص نیکی ژاپن از ۱۳۵۰۰ واحد به حدود ۷۲۰۰ واحد سقوط کرده و بازارهای سهام اروپایی نیز ۲۰ تا ۴۰ درصد از ارزش خود را از دست دادند. به این ترتیب بسیاری از سهامداران در این کشورها که عمدتاً طبقات متوسط جامعه بودند، نزدیک به نیمی از دارایی خود را ظرف سه ماه از دست دادند.

۲- Reflectivist

۳- Onstructivist

۴- Rational Choice Theory

۵- Methodological Individualism

۶ - برای مطالعه بیشتر رجوع شود به:

خصوص که خاستگاه این رشته هم بیشتر آکادمی‌های سیاسی و اقتصادی در این منطقه بوده است تا مراکز آکادمیکی اروپا (scholar.harvard.edu). برخی از آکادمیسین‌های هوادار مطالعات جهانی شدن اعم از نومارکسیست‌ها و نولیبرال‌ها استدلال می‌کنند امروزه و با توجه به وسعت و گستردگی دستور کار مسایل اقتصادی بین‌المللی و به دلیل آن که اقتصاد سیاسی بین‌الملل هم به موضوع قدرت و سیاست در سطح بین‌المللی نظر دارد و هم تحولات و تغییرات اقتصادی را رصد می‌کند، لذا دیسپلین مطالعاتی اقتصادی سیاسی بین‌الملل گسترده‌تر و جامع‌تر از روابط بین‌الملل است و از همین روی روابط بین‌الملل بایستی به عنوان زیر مجموعه‌ای در اقتصاد سیاسی بین‌الملل در نظر گرفته شود. به اعتقاد این دسته از نظریه‌پردازان، تمرکز سنتی روابط بین‌الملل روی موضوع سنتی جنگ و صلح بوده است در حالی که امروزه به نظر می‌رسد تهدید جنگ‌های بزرگ و همچنین جنگ میان دولت‌ها به گونه‌ای چشمگیر کاهش یافته است و درگیری‌ها و منازعات در درون دولت‌ها به ویژه دولت‌های ضعیف رخ می‌دهند. به نظر آنها این درگیری‌ها و خشونت‌ها از جمله پدیده‌هایی همچون تروریسم ارتباط مستقیمی با موضوع فقر و توسعه‌نیافتگی دارند و به همین دلیل است که اقتصاد سیاسی بین‌الملل که بیشتر در پی تبیین علل اقتصادی بروز جنگ‌ها و آشفتنگی‌ها و یا چگونگی نیل به صلح از طریق تعاملات متقابل حیطه‌های سیاست و اقتصاد بوده است، در عصر جهانی شدن اهمیت روزافزونی یافته است (Charles, W. Kegly, 2013:169). علاوه بر آن اقتصاد سیاسی بین‌المللی حوزه‌های تحقیقاتی جدیدی را فراوری محققان می‌گشاید که نمی‌توان در مباحث و روابط بین‌الملل آنها را گنجانند. این موضوعات طیف گسترده‌ای از مسائل مختلف نظیر اقتصاد سیاسی، فرهنگ اقتصادی، تجارت بین‌المللی، اقتصاد خرد و کلان، جغرافیای اقتصادی، مالیه و بانکداری بین‌المللی از جمله مطالعه تحولات بازارهای سرمایه و سهام، بازار مبادله اوراق قرضه و ارزهای معتبر، سرمایه‌گذاری‌های مستقیم و فاینانس بین‌المللی و حوزه‌های کاری شرکت‌های بزرگ چند ملیتی و رابطه دولت‌ها با آنها و فرایندهای سیاسی مرتبط با آنها را در برمی‌گیرند که عمده این موضوعات در ادبیات مرتبط با جهانی شدن اقتصاد و «اقتصاد جهانی»^۱ مورد مطالعه قرار می‌گیرند (scholar.harvard.edu). اگرچه به نظر «کگلی» می‌توان این دو رشته یعنی روابط

بین‌الملل و اقتصاد سیاسی بین‌الملل را در رشته وسیع‌تری تحت عنوان «مطالعات بین‌الملل»^۱ در هم آمیخت (Charles, W. Kegly, 2013:181).

با این حال دیسیپلین اقتصاد سیاسی جهانی در عصر جهانی شدن و پس از پایان جنگ سرد در طول ۲۵ سال اخیر از جایگاه و اعتبار بیشتری نسبت به گذشته نیز برخوردار شده است و پس از یک دوره «مناقشات پارادایماتیک»^۲ بیشتر اندیشمندان در این رشته رویکردی عام مبتنی بر پوزیتیویسم را به عنوان روش تحقیقات در سیاست و اقتصاد بین‌المللی پذیرفته اند و سعی نموده‌اند کارهای نظری و انتزاعی در این حوزه را بیشتر با مطالعات تجربی آمیخته نمایند. (<http://faculty.georgetown.edu>)

رویکردهای نظری کلان در اقتصاد سیاسی بین‌الملل

اقتصاد سیاسی بین‌الملل دربردارنده رویکردهای متنوع، متضاد و کلانی است که همانگونه که اشاره شد یادآور مناظره میان پارادایمی روابط بین‌الملل در اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ است. سه رویکرد **لیبرالیستی**، **مروکانتیلیستی** و **مارکسیستی** در اقتصاد سیاسی بین‌الملل چارچوب مفهومی مباحث سیاسی و اقتصادی جهانی را پوشش می‌دهند. این سه رویکرد همچون نظریات کلانی هستند که به بررسی، ارتباط و تعامل متغیرهای کلان سیاسی و اقتصادی در سطح بین‌المللی پرداخته‌اند. به عبارت دیگر اگر چه اقتصاد سیاسی بین‌الملل امروزه به عنوان «دیسیپلینی میان رشته‌ای»^۳ مطرح است، اما در بعد کلان نظری، این سه رویکرد مهمترین و جامع‌ترین ادبیات اقتصادی و سیاسی بین‌المللی را مطرح می‌کنند و موقعیت آنها همچون سه نظریه **رنالیسم**، **لیبرالیسم** و **رادیکالیسم** در مناظره میان پارادایمی در روابط بین‌الملل است. این سه رهیافت سه رویکرد کلان به اقتصاد و سیاست بین‌الملل هستند و می‌توان همه نظریات خردتر را به نحوی از انحا در آنها گنجانند.

- **مروکانتیلیسم** در اقتصاد سیاسی بین‌الملل اشتراکات زیادی با **رنالیسم** در روابط بین‌الملل دارد.

۱- Global Studies

۲ -Paradigmatic Controversies

۳- Interdisciplinary Field

- **لیبرالیسم** هم در اقتصاد سیاسی بین‌الملل و هم در روابط بین‌الملل یکی از اساسی‌ترین رویکردهای نظری موجود و مسلط است و اگر رئالیسم در روابط بین‌الملل رفیع‌ترین جایگاه نظری را به خود اختصاص می‌دهد، شاید بتوان ادعا نمود که لیبرالیسم نیز در اقتصاد سیاسی بین‌الملل بالاترین جایگاه نظری را به خود اختصاص داده است.
- **مارکسیسم** نیز چه در اقتصاد سیاسی بین‌الملل و چه در روابط بین‌الملل رویکردی انتقادی به دو رهیافت مرکانتیلیسم و لیبرالیسم به شمار می‌رود
(Robert Jacson, 2010:184-185).

این نظریه در اقتصاد سیاسی بین‌الملل در سیر تاریخی خود و در چارچوب یک پارادایم کلان رادیکال به اشکال گوناگونی همچون مارکسیسم کلاسیک، نظریات استعمار و امپریالیسم، نظریات ساختارگرایی و وابستگی، نومارکسیسم، نظریه نظام جهانی و نظریات انتقادی رادیکال همچون پسا ساختارگرایی، پسامدرنیسم و پسا استعمارگرایی، پساتوسعه‌گرایی و فمینیسم انتقادات خود به جریانات اصلی حاکم بر اقتصاد سیاسی بین‌الملل یعنی مرکانتیلیسم و لیبرالیسم را مطرح نموده است.

این رویکردهای متنازع^۱ به رغم تفاوت‌های نظری ماهوی اشتراکات اندکی نیز دارند. به عنوان نمونه مارکسیست‌ها از این روی با رئالیست‌ها عقاید مشابهی دارند که هر دو بر مفهوم مناقشه و منازعه (Conflict) در نظام بین‌المللی تأکید دارند و از این لحاظ با لیبرال‌ها نزدیک‌اند که هر دو روابط اقتصادی جهانی و ماهیت درهم تنیده و به هم پیوسته این روابط را مهم دانسته و موضوع مطالعات خود را به متغیرهای اقتصادی در سطح بین‌المللی اختصاص داده و سطح تحلیل خود را در حد بسیار وسیع‌تر و گسترده‌تری یعنی یک زمینه جهانی^۲ قرار داده و به خصوص مطالعه متغیرهای بین‌المللی توسعه‌یافتگی و یا توسعه‌نیافتگی را در کانون توجه خود قرار می‌دهند. علاوه بر آن هر دو بازیگران غیر دولتی را مهم می‌شمارند، اما نومارکسیست‌ها به جای آنارشی و مفهوم وابستگی متقابل مطرح شده از سوی نورئالیست‌ها و نولیبرال‌ها به ماهیت مناقشه برانگیز اقتصاد جهانی و روابط ساختارگونه سلطه و وابستگی تأکید دارند (Jeffrey Haynes: 156).

۱- Conflicting Approaches

۲- Global Context

علاوه بر آن اگر چه رادیکالیست‌هایی که بر سنت‌های دگرگون‌کننده و تحول‌خواهانه تأکید دارند، همانند لیبرال‌ها برای مسایل رفاهی و اقتصادی، اجتماعی اهمیت زیادی قایل می‌شوند و همواره «متن اقتصادی و اجتماعی»^۱ جامعه مهمترین متغیر مورد مطالعه آنان است، اما برخلاف نظرات خوش‌بینانه پلورالیست‌ها در خصوص سمت و سوی مسالمت‌جویانه تحولات با دیدگاه بدبینانه رئالیست‌ها که به روابط بین‌الملل از زاویه بازی با حاصل جمع جبری صفر می‌نگرند، همسویی بیشتری دارند. آنها با این مفروض مرکانتیلیست‌های کلاسیک که اقتصاد سرمایه‌داری یک «بازی با حاصل جمع جبری صفر»^۲ است اشتراک نظر دارند و دیدگاه لیبرال‌ها مبتنی بر رویکرد «مزیت نسبی»^۳ و «حاصل جمع مضاعف در اقتصاد»^۴ و به عبارتی «بازی برد-برد»^۵ را نمی‌پذیرند (Jeffrey Haynes:332).

این رویکردها می‌توانند در تحلیل و بررسی سیر تاریخی و تکوین الگوهای توسعه اقتصادی و سیاسی و دلایل و عوامل توسعه‌یافتگی و یا عقب‌ماندگی در بخش‌های اعظمی از جهان ذهن تحلیلگر را با عوامل و متغیرهای اصلی در بررسی این مسیر آشنا ساخته و در عین حال دیدگاه‌های گوناگونی نیز ارائه دهند. به عنوان نمونه امروزه این سؤال که آیا فقر نسبی در برخی کشورهای جنوب ناشی از شرایط بومی^۶ و عملکرد دولت‌های محلی آنهاست یا ناشی از شرایط حاکم بر اقتصاد جهانی، یا این سؤال که برای دستیابی به توسعه اقتصادی و سیاسی می‌بایستی بر عوامل داخلی یا متغیرهای بین‌المللی تأکید نمود، می‌تواند از نقطه نظرهای دو رویکرد لیبرالیستی و مارکسیستی به اشکال گوناگون تبیین شود (Charles, W. Kegly,2013:258).

همچنین سئوالاتی نظیر این که چگونه مفاهیمی نظیر شمال یا جنوب یا محور و پیرامون در اقتصاد سیاسی بین‌المللی پدیدار شد و چرا جنوب از لحاظ برخورداری از سطح رفاه و شاخصه‌های توسعه از شمال عقب مانده است و چرا تجربیات و الگوهای توسعه حتی در خود

۱- Socio-Economic Context

۲- zero-sum game

۳- Competitive Advantage

۴- Sum-Sum Game

۵- Win-Win Game

۶- Indigenous Condition

جنوب تا این اندازه متفاوت بوده است، پرسش‌هایی هستند که رویکردهای اقتصاد سیاسی بین‌الملل اگر پاسخ مستقیمی به آنها ندهند، می‌توانند چارچوب مفهومی و تاریخی لازم برای درک الگوهای مرتبط با آنها را ارائه نمایند. اگر چه تجربیات نشان می‌دهد که توسعه‌نیافتگی یا توسعه‌یافتگی محصول مجموعه‌ای از عوامل داخلی و بین‌المللی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است اما مهمترین سؤال در اقتصاد سیاسی بین‌الملل همچنان نحوه تعامل و کنش میان عوامل و متغیرهای داخلی و بین‌المللی است که توسعه و سیاست‌های اقتصادی کشورها را تحت تأثیر قرار می‌دهد (scholar.harvard.edu).

با توجه به آن که اساساً امروزه نمی‌توان از توسعه بدون توجه به متغیرهای بین‌المللی آن سخن گفت، استفاده از رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل می‌تواند تصویر بهتری از نحوه پیوند متغیرهای سیاسی و اقتصادی در سطحی بین‌المللی و روند تحولات در داخل کشورها را ترسیم نماید. همه نظریات توسعه به نحوی از انحاء با علم اقتصاد سیاسی بین‌الملل ارتباط دارند. این ارتباط می‌تواند هم از زاویه مفاهیم و پدیده‌های مورد مطالعه در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل مانند قدرت، دولت، جامعه، ثروت، نیروهای اجتماعی، سیستم بین‌المللی، جنگ‌های بین‌المللی یا از دریچه ایدئولوژی‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نظیر مدرنیسم، کلاسیسیسم، لیبرالیسم، مارکسیسم، سکولاریسم، ناسیونالیسم و یا متغیرهای بین‌المللی تأثیرگذار بر واحدهای سیاسی نظیر نظام سرمایه‌داری جهانی، جهانی شدن اقتصاد، نظام بین‌المللی چند قطبی، دو قطبی یا مبتنی بر موازنه قوا، بازارهای سرمایه نقش نهادها و سازمان‌های مالی و پولی بین‌الملل یا نهادهای توسعه‌ای مورد ارزیابی و بررسی قرار گیرد.

مفهوم دولت مدرن (Modern State) به عنوان مهمترین متغیر داخلی در کانون توجه مرکانتیلیست‌ها و لیبرال‌ها و موضوعات و پدیده‌هایی همچون نظام سرمایه‌داری، طبقات اجتماعی، نیروهای مولد، تقسیم بین‌المللی کار، طبقه کارگر، طبقه متوسط، محیط بین‌المللی، آناژشی، رقابت و همکاری در کانون توجه هر سه رویکرد قرار دارند.

همانطور که عده‌ای بر این باورند که در روابط بین‌الملل فقط رویکرد رئالیستی حاکم است، در اقتصاد سیاسی بین‌الملل هم عمدتاً با دو رویکرد کلان لیبرالیسم و مارکسیسم روبرو هستیم. (www.pearsonhighered.com)

«کگلی» معتقد است همه مناقشات موجود در اقتصاد سیاسی بین‌الملل معاصر نهایتاً می‌تواند به

===== نگرشی مقایسه‌ای بر «مطالعات توسعه» در رهیافت‌های اقتصاد سیاسی بین‌الملل و ۱۶۳

تفاوت‌های نظری میان مرکانتیلیسم و لیبرالیسم فروکاسته شود و تاریخ مناقشات اقتصادی در سه سده اخیر همواره در مداری سینوسی از تحول نظام مرکانتیلیستی به لیبرالیستی و برعکس بوده است. بر این اساس او نقاط عطف در اقتصاد سیاسی بین‌الملل را در طول ۵ قرن گذشته به شکل ذیل به تصویر می‌کشد:

نقاط عطف در اقتصاد سیاسی بین‌الملل بر اساس دیدگاه کگلی

مقطع زمانی	دیدگاه‌های حاکم و تحولات مرتبط
۱۷۸۰-۱۵۰۰	عصر مرکانتیلیسم
۱۸۱۵-۱۷۸۰	عصر انقلاب صنعتی
۱۸۱۵-۱۸۷۳	عصر لیبرالیسم
۱۸۲۱	آغاز عصر استاندارد طلا و پوند استرلینگ
۱۸۴۶	تصمیم پارلمان بریتانیا به خاتمه به سیاست‌های حمایت‌گرایانه اقتصادی
۱۸۶۰	پیمان کوبدن-شوالیه و تصمیم انگلیس و فرانسه بر آزادسازی تجاری متقابل
۱۸۶۶	رواج پول واحد در اروپای جنوبی (بر مبنای فرانک فرانسه)
۱۸۷۱	آغاز عصر استاندارد طلا و مارک در آلمان
۱۸۷۳-۱۹۴۴	عصر بازگشت مرکانتیلیسم
۱۸۷۳-۱۸۹۶	رکود اقتصادی
۱۹۲۹	رکود بزرگ
۱۹۳۰	قانون اسموت-هاولی و سیاست بی‌سابقه حمایت‌گرایانه اقتصادی در کنگره آمریکا
۱۹۴۴ تا کنون	نظم اقتصادی بین‌المللی لیبرال
۱۹۴۴	کنفرانس برتن وودز
۱۹۴۷	تأسیس گات
۱۹۷۱	سقوط برتن وودز
۱۹۷۱-۱۹۷۴	بحران جهانی انرژی
۱۹۹۵	تأسیس سازمان تجارت جهانی
۱۹۹۷-۱۹۹۹	بحران مالی شرق آسیا
۲۰۰۸-۲۰۱۰	بحران مالی و رکود جهانی

منبع: (Kegly, World Politics, 2012: 323)

به اعتقاد کنگلی نظام اقتصادی لیبرال از پس از جنگ جهانی دوم تا حدودی نهادینه شده است و احتمال بازگشت به الگوی مرکانتیلیستی توسعه به خصوص با تحولات چند دهه اخیر بعید است.

(Charles, W. Kegly2013:284)

با این حال به لحاظ سابقه تاریخی بحث توسعه در دهه‌های اخیر منازعه عمیق و ریشه‌دار میان لیبرال‌ها و مارکسیست‌ها از برجسته‌ترین مباحثات آکادمیکی در زمینه علل و عوامل منجر به توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی در مقیاسی جهانی است که به خصوص در قالب ادبیات اقتصاد سیاسی بین‌الملل مطرح شده است. به غیر از رویکرد مرکانتیلیستی که به دلیل «دیدگاه دولت محورانه»^۱ خود کمتر به صورت مستقیم و تصریح شده به مسایل توسعه و جهانی شدن اقتصاد به عنوان مسایل سیاست ملایم اشاره دارد، رویکردهای لیبرالیستی و مارکسیستی بازتابی از نحوه نگرش به متغیرهای بین‌المللی توسعه هستند که توسعه را در مقیاسی جهانی ارزیابی می‌کنند، هر چند که نحوه نگاه این دو رویکرد به مسایل توسعه اقتصادی تفاوت ماهوی دارند.

به طور کلی سه رویکرد یاد شده همچنین در بردارنده دیسپلین‌های مطالعاتی خرد و متنوعی نظیر کلاسیسیسم، نوکلاسیسیسم، کینزینیزم، نولیبرالیسم و یا مارکسیسم ساختارگرا و یا نومارکسیسم فراساختارگرا و فرااثباتگرا و... می‌شوند. اگرچه این نظریات در اقتصاد سیاسی بین‌الملل «نظریات خرد»^۲ تلقی می‌شوند و نمی‌توان آن‌ها را جانشین «نظریات کلان»^۳ در این حوزه نمود. از همین روی برای درک تعاملات پیچیده میان سیاست و اقتصاد همچنان به نظریات کلاسیک کلان نیازمندیم و نظریات کلان در حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل خارج از سه رویکرد عام مذکور نیست (Robert Jacson2010:223).

تردیدی نیست که مسایل مرتبط با توسعه فقط در قالب اقتصاد سیاسی بین‌الملل و یا سه رویکرد کلان ذکر شده نمی‌گنجد و رویکردهای بینابینی و یا رویکردهای جدید نظیر «نومطلوبیت‌گرایی»^۴ نیز بخشی از اقتصاد سیاسی بین‌المللی را تشکیل می‌دهند، اما همانگونه که اشاره شد توسعه ابعاد گوناگونی دارد که به ویژه با مطالعات اجتماعی و انسانی به شدت آمیخته

۱- State-Centric Atitude

۲- Micro Theories

۳- Macro Theories

۴- Neo Utilitarianism

است. و نظریات کلان مطرح شده در اقتصاد سیاسی بین‌الملل در زمینه توسعه صرفاً نقطه آغازی برای انجام مطالعات سیستماتیک سیاسی و اقتصادی در خصوص سیر تاریخی تکوین و تحول در الگوهای توسعه سیاسی و اقتصادی در سطوح ملی و جهانی است.

جهانی شدن در رهیافت اقتصاد سیاسی بین‌الملل

میلتون فریدمن از بنیانگذاران مکتب «پسران شیکاگو»^۱ بحث پیرامون جهانی شدن را مفهومی کلیدی برای فهم تحولات جهان معاصر می‌داند که بیشتر در چارچوب اقتصاد سیاسی بین‌المللی می‌گنجد (Peet Richard: 129).

مباحث مربوط به مسأله توسعه در چند دهه اخیر به گونه‌ای فزاینده تحت تأثیر ادبیات جهانی شدن قرار داشته‌اند به گونه‌ای که کمتر کار نظری و عملی در خصوص مباحث و موضوعات توسعه‌ای در حیطه‌های سیاسی و اقتصادی صورت گرفته است که در آن به نحوی نسبت به اهمیت موضوع جهانی شدن و تأثیرات و پیامدهای ناشی از آن در هر یک از حوزه‌های یاد شده صورت نگرفته باشد.

تأکید بر اهمیت این پدیده به خصوص از زاویه نقش متغیرهای بین‌المللی توسعه‌یافتگی یا توسعه‌نیافتگی حائز کمال اهمیت است. امروزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل تبدیل به مهمترین مدخل ورود به مطالعات سیاست و اقتصاد جهانی شده و آن را از اهمیت مضاعفی برخوردار نموده است به گونه‌ای که مباحث جهانی شدن و سامانمندی جهانی (Global Governance) در مرکز ثقل مباحث مربوط به اقتصاد سیاسی جهانی قرار دارد و به همین دلیل است که جهانی شدن خود می‌تواند به عنوان چارچوب نظری مستقلی برای بحث در خصوص توسعه مد نظر قرار گیرد، چرا که موضوع جهانی شدن بخش قابل توجهی از اقتصاد سیاسی بین‌الملل معاصر را به خود اختصاص داده است (Robert Jacson, 2010:214). در اقتصاد سیاسی بین‌الملل معاصر موضوع نابرابری میان محور و پیرامون و نحوه تأثیرگذاری بازارها و تعاملات تجاری و اقتصادی بین دولت‌ها که در نتیجه آن موقعیت‌های اقتصادی و سیاسی میان دولت‌ها با تغییرات و جابجایی روبرو می‌شود، در کانون توجه و بررسی قرار دارد. روند رو به رشد شکل‌گیری نهادها و

سازمان‌های اقتصادی منطقه‌ای و جهانی، گردهمایی‌های رهبران اقتصادهای عمده جهان در چهارچوب گروه‌هایی همچون G-8, G20 و همگرایی روزافزون اقتصادی در سطح جهانی حاکی از آن است که تعیین سمت و سوی تحولات بین‌المللی تا اندازه زیادی در بستر اقتصاد سیاسی جهان صورت می‌گیرد (Baylis, John: 369).

در حالی که در نظریه نوسازی تأکید بر عوامل اقتصادی اجتماعی درونزای توسعه اهمیت داشت اما در دوره جهانی شدن اقتصاد، نولیبرال‌ها به رغم اذعان به اهمیت زمینه‌های جامعه‌شناختی و اجتماعی توسعه، بر عوامل و متغیرهای جهانی اقتصاد نظیر بازار آزاد جهانی، جریان آزاد سرمایه، فاینانس و سرمایه بین‌المللی، نقش شرکت‌های چند ملیتی و استفاده از دانش، تجارب و فناوری‌های پیشرفته تأکید دارند و سعی نموده‌اند تأثیرات متغیرهای بین‌المللی بر تحولات توسعه‌ای را بیش از پیش برجسته نمایند.

آنها همچنان بر راه حل‌های مبتنی بر بازار آزاد از طریق توسعه سامانمندی جهانی از طریق نهادها و سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای تأکید دارند که عمده‌ترین آنها عبارتند از: (۱) WTO، (۲) IMF، (۳) WBG، (۴) G7 و G20 (۵) OECD، (۶) بلوک‌های بزرگ تجاری مثل MAI، MERCOSOR، SHANGHAI، EU، NAFTA، APEC، ASEAN، موافقت‌نامه‌های چند جانبه سرمایه‌گذاری (Multilateral Agreements on Investment) شرکت‌های چند ملیتی TNCS یا MNCS، (۹) بانک‌ها و نهاد‌های مالی و تجاری مختلف (۱۰) بازارهای سهام در سطح جهانی. (Stock Exchange Market).

در حالی که در رویکرد انتقادی مارکسیست‌ها متغیرهای بین‌المللی و از همه مهمتر نظام سرمایه‌داری جهانی علت‌العلل ناکامی‌های محور در دستیابی به توسعه یافتگی توصیف شده است، به نظر لیبرال‌های اقتصادی متأخر، در عصر جهانی شدن اقتصاد، توسعه اقتصادی نیز نمی‌تواند خارج از الزامات، رویه‌ها و نرم‌های اقتصاد جهانی و بدون در نظر گرفتن متغیرها، امکانات و ظرفیت‌های بین‌المللی روی دهد. علاوه بر آن مدل‌های اقتصادی انزوآگرایانه به سبک برخی نظام‌های سوسیالیستی امروزه کاملاً شکست خورده‌اند و امکان احیا ندارند.

به همین دلیل است که امروزه موضوع توسعه که بیشتر متأثر از متغیرهای بین‌المللی نظیر تحولات بازارهای جهانی سرمایه و کالا است و به شدت تحت تأثیر جهانی شدن اقتصاد قرار دارد، در مرکز توجه اقتصاد سیاسی بین‌الملل است. این موضوع که واحدهای سیاسی چطور توانسته‌اند با

ترکیب متغیرهای داخلی با متغیرهای بین‌المللی به سوی اهداف توسعه‌ای خود از جمله افزایش رشد اقتصادی و بزرگ نمودن حجم اقتصاد ملی در رقابت‌های اقتصادی جهانی گام بردارند و چطور از سازمان‌ها، نهادها، نرم‌ها و رژیم‌های سیاسی و اقتصادی حاکم بر نظام بین‌المللی در راستای اهداف توسعه‌ای خود استفاده نموده‌اند، حائز اهمیت است.

جمع‌بندی و ارزیابی تئوریک

در واقع، اقتصاد سیاسی بین‌الملل به عنوان یک دیسیپلین اکادمیکی مستقل سیر تاریخی تغییرات و تحولات سیاسی و اقتصادی، چگونگی قدرت یافتن اقتصادهای بزرگ و چگونگی زوال و افول برخی دیگر را در گستره‌ای نظام‌مند و به شکلی سیستماتیک در قالب رویکردهای نظری متنوع و متنازع از منظرهای مختلف نظری تبیین می‌نماید.

این دیسیپلین مطالعاتی ملموس‌ترین و عینی‌ترین تحولات و وقایع سیاسی و اقتصادی جهانی را در کانون توجه و بررسی خود قرار می‌دهد و با عبور از محدودیت‌های روش شناختی و مباحث انتزاعی و فلسفی نوعی جامعه‌شناسی سیاسی و اقتصادی در سطح بین‌الملل ارائه می‌نماید که سعی دارد پیوندها و تأثیرات و تأثرات میان «متغیرهای سیاسی و اقتصادی» را در سطح کلان جهانی مورد ارزیابی قرار داده و تأثیرات آن بر دولت‌ها را مورد بررسی قرار دهد.

رویکردهای کلان اقتصاد سیاسی بین‌الملل همچون مرکانتیلیسم، لیبرالیسم و رادیکالیسم به تحلیلگر مسایل اقتصادی و سیاسی جهانی کمک می‌نماید تا با پیوند میان دو حیطه سیاسی و اقتصادی در سطح بین‌المللی، جایگاه و موقعیت تاریخی هر واحد سیاسی را در برابر سایر واحدها و به عبارتی جایگاه هر کشور در نظام بین‌الملل را بهتر درک نموده و ارزیابی سیستماتیکی از فرآیند تحولات سیاسی و اقتصادی بین‌المللی داشته و سیر تاریخی تغییر و تحول در جایگاه کنونی دولت - ملت‌ها در نظام بین‌المللی امروز و به خصوص تأثیر متغیرهای مستقل بین‌المللی از جمله نظام سرمایه‌داری جهانی، جهانی شدن و «سامانمندی جهانی»^۱ بر شکل‌گیری و تکوین الگوهای سیاسی و اقتصادی دولت‌های ملی را بهتر درک نماید.

اقتصاد سیاسی بین‌الملل نحوه تعامل و ارتباط میان عوامل و متغیرهای داخلی و بین‌المللی توسعه و

تمرکز بر نحوه ساخت سیاست و اقتصاد در دولت‌های ملی و تأثیر متغیرهای سیستماتیک را توضیح می‌دهد و لذا از قابلیت و توانایی نظری خوبی برای تبیین و تحلیل مسایل مرتبط با توسعه کشورها در عرصه سیاست و اقتصاد جهانی برخوردار است. بر این اساس اقتصاد سیاسی بین‌الملل معاصر یک شاخه و زیر دیسپلین از روابط بین‌الملل به شمار نمی‌رود، بلکه دیسپلین مستقلی است که در حوزه مطالعات توسعه از روابط بین‌الملل نیز کارایی و قدرت توضیح‌دهندگی بیشتری دارد و به خصوص می‌تواند فراز و فرودهای اقتصاد جهانی را در قالب الگوها و مصادیق مفهومی همچون نظام پکس بریتانیکا، نظام پکس آمریکانا، کلاسیسیسم و نوکلاسیسیسم، کنزینیزم، مدرنیزم، وابستگی، وابستگی متقابل، نتولیرالیسم، رویکردهای اصلاح‌طلبانه به توسعه و غیره تحلیل نموده و در شاخه‌سازی از توسعه اقتصادی و سیاسی و به کمیت درآوردن تحولات توسعه‌ای مختلف پژوهشگر را یاری نماید.

با توجه به اهمیت روزافزون نیاز به درکی جامع از روند تحولات اقتصادی و سیاسی در جهان و با توجه به آسیب‌پذیری‌ها و تهدیدات و فرصت‌های دائمی نهفته در نظام اقتصاد جهانی و ضرورت تحلیل مستمر روابط دولتها با بازارها و آثار و پیامدهای آن بر اقتصاد ملی و به خصوص اهمیت جایگاه آکادمیکی این رشته در مراکز آکادمیکی جهان و ضرورت علمی شدن هر چه بیشتر مطالعات مرتبط با توسعه لازم است در خصوص ضرورت تأسیس کرسی مستقل اقتصاد سیاسی جهانی در اندیشکده‌ها و دانشکده‌های علوم سیاسی و اقتصادی کشور در کنار سایر دیسپلین‌های آکادمیکی نظیر روابط بین‌الملل، علوم سیاسی و علوم اقتصادی توجه جدی‌تری مبذول گردد.

منابع

- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶)، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، انتشارات سمت.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۹)، *هرمنوتیک و شناخت روابط جهانی*، انتشارات رخداد نو.
- Devetak, Richard, Burke, Anthony, and George, Jim (2007), "*An Introduction to International Relations, Australian Perspectives*", Cambridge University Press.
- Charles, W. Kegly and Blanton Shanon (2013), "*World Politics*", Wadsworth.
- Hovden, Eivind and Keene, Edward, "*The Globalization of Liberalism*". Palgrave, Mcmillan.

- Campbell, J. Patricia and Mackinnon, Aran(2010), "**An Introduction to Global Studies**".
- Sahle, N. Eunice(2010), "**World Orders, Development & Transformations**", palgrave.
- Whitman, Jim(2009), "**Global Governance**", Palgrave, Macmillan.
- Baldwin, David Neorealism & Neoliberalism(1993), **The Contemporary Debate**, Colombia University Press, Newyork.
- Seligson, A.mitchell, Passe-Smith, John(2003), "**Development & underdevelopment, Political economy of Global economy**", Lynne Reinner Publishers.
- Baylis, John and Smith, David(2007), **Globalization of World Politics**, London, Oxford University Press.
- Jackson Robert, Sorensen George(2010), **Introduction to International relations**, Oxford University press.
- Tim Dunne, Milja Kurki, Steve Smith(2011), **International Relations Theories**, Discipline and Diversity Oxford University press.
- Peet, Richard and Hartwick, Elaine(2009), "**Theories of Development** ", Guilford Press.
- www.columbia.edu/itc/sipa/s6800/courseworks/foreign-pol-walt.pdf(walt)
- [http://en.wikipedia.org/wiki/Great_Debates_\(international_relations\)](http://en.wikipedia.org/wiki/Great_Debates_(international_relations))(
- <http://scholar.harvard.edu/files/jfrieden/files/stateofdiscipline.pdf>(lisa martin)
- <http://www2.ups.edu/ipe/whatis.pdf>
- http://en.wikipedia.org/wiki/International_political_economy
- <http://faculty.georgetown.edu/jrv24/frieden&martin2002.pdf>